



میدان غار یکی از شعبه‌های کمیته ۹ بود. ساختمان نخست وزیری هم جزو محدوده این کمیته بود.

**کمیته منطقه ۹ چه وظایفی داشت؟ وظایف شهید هاشمی چه بودند؟**

اصل تشکیل کمیته بر اساس قانون نوشته شده‌ای نبود. زمانی که انقلاب پیروز می‌شود و ارتش سقوط می‌کند و کلاتری‌ها منحل می‌شوند و نظم عمومی شهر به هم می‌ریزد، ضرورتاً باید نظم جدیدی جایگزین شود. حضرت امام با درایت خاصی که داشتند، نظم جدیدی را به وجود می‌آوردند و افراد انقلابی دور هم جمع می‌شوند و افراد روحانی، رهبری این افراد را به عهده می‌گیرند و از همان جا فرمان تشکیل کمیته‌ها از طرف امام صادر می‌شود. این فرمان منحصر به تهران و منطقه خاصی نبود و در تمام کشور این قضیه به همین شکل اتفاق افتاد. افراد جذب تشکیلاتی به نام کمیته می‌شوند و این لفظ یک لفظ لاتین هست و کلمه‌ای فارسی نیست، ولی به هر صورت رایج بود. هنوز سپاه و بسیج تشکیل نشده بودند، ارتش هم سقوط کرده بود و به‌طور کلی کمیته اولین نهاد انتظامی و نظامی در کشور بعد از انقلاب بود. حضرت امام آیت‌الله مهدوی کنی را به عنوان نماینده خودشان در کمیته‌های انقلاب اسلامی معرفی می‌کنند که مرکز آنها به نام کمیته مرکزی در مجلس شورای اسلامی در بهارستان بود.

بعد آمدند کمیته‌ها را منطقه‌گذاری کردند و از نظر جایگاهی که داشتند، در هر کدام از آنها یک نفر روحانی واجد شرایط را به عنوان سرپرست گذاشتند. افرادی که در این کمیته‌ها بودند بیشتر همان جوانان محلی بودند که تظاهرات و فعالیت‌هایی را انجام دادند که منجر به سقوط رژیم سابق شد. اینها بیشتر با یکدیگر آشنا شدند و به این ترتیب کمیته‌های انقلاب تشکیل شدند. مثلاً اموالی را که مصادره می‌شد، اینها تحویل کمیته‌ها می‌دادند، افراد ضد انقلاب یا اشرار و دزدها و کسانی که در کار مواد مخدر و یا مشغول به کارهای

**با وجود پنج فرزند کم سن و سال، شب و روز در خدمت انقلاب بود و تمام این مدت هم تیپ خاصی داشت. یک لباس پلنگی می‌پوشید و یک کلاه سبز می‌گذاشت و همیشه یک کلاش در دست داشت و زیر کاپشنش یک کلت به همراه داشت.**

طرفدار بودند، چون دوستانی که در آنجا بودند با مفاهیم حزبی آشنایی نداشتند و اسم و رسم شهید نواب صفوی برایشان جذابیت داشت.

**حوزه فعالیت کمیته منطقه ۹ به کجاها محدود بود؟**

این کمیته قسمت وسیعی از تهران را در برمی‌گرفت. در خیابان خورشید، نرسیده به خیابان امام خمینی، خانه‌ی بزرگی بود که ظاهراً در دوران قبل از انقلاب، کانون بازنشستگان ژاندارمری بود. بعد از پیروزی انقلاب، حزب خلق مسلمان، آن ساختمان را مقرر خود قرار داد. با توجه به اینکه آنها فعالیت‌هایی می‌کردند که با انقلاب همخوانی نداشت و جدا از خط فکری امام بود و کم‌کم هم در کارهایشان جری شده بودند و آنجا مکانی برای فعالیت‌های ضدانقلاب و ضد اسلام شده بود، بچه‌های کمیته با همکاری سپاه آن ساختمان را گرفتند و آنجا محل پاسدارهای کمیته منطقه ۹ شد. حدود فعالیت کمیته از شمال تا خیابان فردوسی، از جنوب تا خزانه دارایی، از غرب تا میدان حر و از شرق تا خیابان ولیعصر و امیریه را شامل می‌شد. منطقه‌خانی آباد جزو این کمیته بود و کمیته علی اصغرهرندی، برادر شهید هرندی در

**اولین آشنایی شما با شهید هاشمی کجا رخ داد و چگونه بود؟**

اولین آشنایی من با شهید مجتبی هاشمی در کمیته منطقه ۹ اتفاق افتاد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کمیته منطقه ۹ تشکیل شد و محل کمیته هم ساختمان پشاهنگی بود که در حال حاضر دیوان عدالت اداری مستقر شده است، آن موقع پشاهنگ در خیابان بهشت بود.

آیت‌الله خسروشاهی که خدا رحمتشان کند، سرپرست کمیته بودند. اغلب افراد کمیته، دوستانی بودند که در خیابان ابوسعید میدان وحدت اسلامی و همان محدوده و شعاع ۲ کیلومتری زندگی می‌کردند. البته دوستانی هم بودند که از جاهای دورتری می‌آمدند. شهید هاشمی مغازه‌دار بودند و در خیابان وحدت اسلامی واقع در بازارچه شاپور مقابل خیابان فرهنگ مغازه پوشاک داشتند.

سید مجتبی شخصیت و چهره‌ای جذاب و قد بلند و سیمای بسیار دلربایی داشت. خیلی هم اهل معاشرت بود و جوانان زیادی اطراف او را می‌گرفتند. من هم در همان جا با سید آشنا شدم. سید صاحب ۵ فرزند بود، ولی کار و زندگی را رها کرده و دائماً در کمیته بود، مخصوصاً شب‌ها برای فعالیت‌های انقلابی می‌رفت و عده زیادی از افراد ضدانقلاب، سساکنان خانه‌های تیمی و فسادافراد ساواکی و امثالهم توسط شهید مجتبی هاشمی دستگیر و راهی دادگاه شدند.

**از بچه‌های فداییان اسلام چه کسانی در منطقه ۹ فعالیت داشتند؟**

اینکه گفته می‌شود اینها شاخه‌ای از فداییان اسلام را تشکیل می‌دهند، به آن معنی نیست که اینها مثلاً مثل مؤتلفه اسلامی فعالیت داشتند، بلکه تنها به دلیل ارتباطی که با آقای خلیجالی داشتند، این نام را انتخاب کردند. جوانانی که در آنجا بودند، خیلی کم سن و سال‌تر از آن بودند که با فدائیان مرحوم نواب ارتباط داشته باشند، شاید بهتر است بگوئیم که بیشتر

## همیشه آماده رزم بود...

«کمیته، سپاه و شهید هاشمی» در گفت و شنود  
شاهد یاران با محمد رضا پوریان



درآمد

شروع فعالیت شهید هاشمی در کمیته ۹ و استفاده از نیروهای جوان آن کمیته برای تشکیل گروه فدائیان اسلام از مقاطع مهم زندگی اوست که در این گفتگو به شکل مبسوطی مورد باز کاوی قرار گرفته است.



**چه اتفاقی رخ داد این جمع به خرمشهر رفتند؟ فکر اعزام نیرو در این مجموعه چگونه اتفاق افتاد؟**

کسی به بچه‌هایی که در آنجا بودند نگفت که حتماً به کمیته بیاید، بلکه بر اساس یک سری تمایلات انقلابی آمدند. هر اتفاقی که علیه انقلاب رخ می‌داد، افرادی بودند که خیلی سریع در صحنه حضور پیدا می‌کردند و با آن اتفاق مواجه می‌شدند. مثلاً گروهک منافقین، قبل از فرار رجوی و قبل از اینکه آنها را به‌طور رسمی به عنوان ضد انقلاب معرفی کنند، آزادی داشتند و خیلی فعالیت می‌کردند. بچه‌های کمیته اولین گروهی بودند

که می‌رفتند جلوی عملکرد آنها را می‌گرفتند. در آن زمان بنی‌صدر رییس جمهور بود و مشکلات عدیده‌ای را به وجود آورده بود. در دانشگاه تهران اتفاقاتی روی می‌داد و یکی از فعالیت‌های کمیته، مقابله با اغتشاش در دانشگاه و خیابان انقلاب بود. زمانی که امام دستور دادند دانشگاه‌ها تعطیل شوند و منافقین تظاهرات و دانشگاه را اشغال کردند، این کمیته ۹ بود که همه اینها را از دانشگاه بیرون انداخت. یادم هست شهید هاشمی با یک کلاشینکوف رفته بود روی پشت بام دانشگاه تهران و از آنجا نظاره‌گر امور بود.

**ظاهراً منافقین در دانشگاه سنگر هم ساخته بودند؟**  
بله در آن زمان سنگر ساخته و اسلحه و مهمات با خودشان برده بودند و کارشان کاملاً نظام یافته بود. آنها می‌خواستند داخل دانشگاه تهران علیه نظام قیام کنند و اقدام به موقع کمیته و مردم انقلابی که آمدند و کمک کردند و لطف خدا باعث شد که از یک ضربه اساسی به نظام جلوگیری شود. باز مورد دیگری را در ذهن دارم و آن تستیر لانه جاسوسی است که با فاصله پس از آنکه امام کار نیروهای پیرو خط امام را تأیید کردند، در درس بزرگی برای بچه‌های کمیته پیش آمد، چون ضدانقلاب به این بهانه می‌خواست اغتشاش ایجاد کند و همان شب تحت عنوان گروه‌های مردمی، سفارتخانه‌های اسم و رسم‌داری چون انگلیس، کانادا، فرانسه و حتی روسیه را که همگی در محدوده منطقه ۹ بودند، تسخیر کند. همان شب به اتفاق برخی از بچه‌ها رفتیم به وزارت امور خارجه که عده‌ای از آمریکایی‌ها فرار کرده و به آنجا پناهنده شده بودند. از آن طرف هم شهید محمد منتظری گروهی را تشکیل داده بود و می‌خواست به فلسطین برود و به آنها ویزا نمی‌دادند. عده‌ای دختر و پسر جوان در مقابل وزارت امور خارجه متحصن شده بودند تا ویزا بگیرند و تمام این اتفاقات بر دوسر با هم رخ داده بودند.

**از اقدامات شهید هاشمی در تسخیر لانه جاسوسی چیزی به یاد دارید؟**  
بله ایشان جزو اولین بچه‌های کمیته بودند که با دوستانشان در آنجا مستقر شدند و نظم و انضباط لازم را در آنجا برقرار کردند. شب‌های عجیبی بودند. مردم شب‌ها تا صبح به خیابان طالقانی و مقابل لانه جاسوسی می‌آمدند و تظاهرات می‌کردند. عده‌ای از منافقین و توده‌های هم می‌آمدند و خواسته‌های خودشان را به صورت تظاهرات بیان می‌کردند. از این طرف هم بچه حزب‌اللهی‌ها طاقت دیدن اینها را نداشتند و هر لحظه درگیری‌های وسیعی اتفاق می‌افتاد و بچه‌های کمیته باید غائله را ختم و نظم را برقرار می‌کردند.

سوال ۵۹ اوج این گونه برنامه‌ها بود و اغلب کمیته‌های تهران درگیر برقراری نظم و از بین بردن شیطنت‌ها بودند. دفاع از خرمشهر توسط چه کسی پایه ریزی شد و از چه زمانی فرماندهی این گروه را شهید هاشمی برعهده گرفت و خود شما از چه زمانی به اینها ملحق شدید؟  
قبل از اینکه جنگ آغاز بشود ما مسائل کردستان را داشتیم. ضدانقلاب در کردستان متمرکز شده بود و هدفش هم تجزیه ایران بود. آنها می‌خواستند نظام را سرنگون کنند؛ این بود که در منطقه کردستان اختلافات بین سنی و شیعه و سپس اختلافات کرد و لر و فارس را ایجاد کردند و برنامه داشتند آن منطقه را کردستان آزاد اعلام کنند. فداکاری‌های افرادی مانند شهید چمران و شهید صیاد شیرازی و شهید هاشمی این توطئه را خنثی کرد. خدا این توفیق را به من هم داد که در آنجا حضور داشته باشم و تا قبل از جنگ که در روز آخر شهریور ۵۹ شروع شد و عراق به ایران حمله کرد، در کردستان بودم. عده‌ای از نیروهای کمیته آموزش نظامی دیدند و با فنون جنگی آشنا شدند. خبر رسید که صدام حمله کرده و امام هم دستور می‌دهند مردم به هر طریقی که می‌توانند بروند و جلوی هجوم صدام را بگیرند. بعدها هم دستوراتی دادند و بچه‌ها همه آمادگی داشتند به خرمشهر اعزام شوند. از طرف دیگر، خود تهران هم مرکز خود ضدانقلاب شده بود. به هر صورت دستور امام بود که جوان‌ها به جبهه‌ها بروند و از کشور دفاع کنند.

شهید مجتبی هاشمی مثل کارهای دیگر در اینجا هم پیشقدم می‌شود و دوستانی هم دور ایشان جمع می‌شوند. تا آنجا که به یسار دارم دو تا اتوبوس کرایه می‌کنند و دوستان بدون هیچ گونه امکانات و تجهیزاتی اعزام می‌شوند. دو سه نفر از خرمشهر آمده و وضعیت شهر را تشریح کرده و اینکه عراقی‌ها روز به روز دارند پیشروی می‌کنند و هر لحظه امکان سقوط خرمشهر هست. شهید هاشمی دو تا اتوبوس می‌گیرد و با بچه‌های کمیته که این توفیق نصیب ما نیز شد، بدون هیچ گونه تجهیزاتی اعزام می‌شویم. به منطقه اندیمشک که رسیدیم هواپیماهای عراقی داشتند بمباران می‌کردند و چند تا ترکش هم به اتوبوس‌ها برخورد کرد و راننده‌ها اعلام کردند که ما دیگر بیشتر از این نمی‌توانیم جلو برویم.

پیاده شدیم و با اینکه منطقه زیر بمباران دشمن بود، به خرمشهر رفتیم و محل استقرارمان هم در هتل کاروانسرا و در شرایط بسیار دشوار و خطرناکی بود. مردم از جاهای مختلفی می‌آمدند و هر روز هم تعدادی کشته می‌شدند. به دستور بنی‌صدر هم هیچ گونه تجهیزاتی به ما داده نمی‌شد و بچه‌ها می‌رفتند و شهید می‌شدند. گاهی اسلحه‌های خود عراقی‌ها را به غنیمت می‌گرفتیم و به لطف خدا بعد از مدت کوتاهی در همان هتل کاروانسرا زرادخانه مناسبی داشتیم و مقداری اسلحه و خمپاره و نارنجک و

**یکی از مشخصه‌های فداییان اسلام و با طرفداران شهید هاشمی این بود که معمولاً از لباس سیاه استفاده می‌کردند که مرا به یاد سیاه‌جامگان ابومسلم می‌انداخت. کار در ارتش و سپاه به گونه‌ای بود که باید از یک نظم خاصی تبعیت می‌کردند، ولی این بچه‌ها این گونه نبودند که به صورت سیستماتیک فعالیت کنند.**

ضدانقلاب و ضد قانون بودند، می‌گرفتند و به این ترتیب روز به روز بر تعداد دستگیرشدگان افزوده می‌شد. شهید هاشمی قبل و بعد از انقلاب همیشه در تظاهرات شرکت می‌کرد و بچه‌های محل هم بودند. شهید مجتبی همیشه از جوان‌ها حمایت می‌کرد و افرادی را که مجروح می‌شدند، به بیمارستان می‌برد. خیلی چهره شاخصی شده بود. ایشان یکی از پایه گذاران کمیته منطقه ۹ بود.

**ارتباط ایشان با آیت‌الله خسروشاهی از قبل از انقلاب بود؟**

منزل آقای خسروشاهی در خیابان وزیر دفتر در خیابان ابوسعید بود و این ارتباط از قبل انقلاب هم وجود داشت، چون افراد به روحانیت گرایش داشتند و ایشان هم از این قاعده مستثنی نبود.

**تعبیرهای متناقضی نسبت به جایگاه سازمانی شهید هاشمی در کمیته منطقه ۹ وجود دارد. به نظر شما که در کمیته منطقه ۹ بودید، جایگاه سازمانی ایشان چه بود؟**

تا زمانی که من در کمیته بودم، یعنی پس از پیروزی انقلاب تا بهمین سال ۶۰ نظم سازماندهی شده‌ای برای کمیته‌ها تعریف نشده بود. آقای رستمی از طرف آقای خسروشاهی به عنوان مسئول انتظامی کمیته ۹ منصوب می‌شوند و ایشان هم، شهید هاشمی را به عنوان معاون و یاور خود انتخاب می‌کند. در آن روزها آدم‌ها چندان به این قضایا پایبند نبودند و همه فقط در این فکر بودند که چه کسی بیشتر کار کند و خدمتی انجام دهد. مسائلی از قبیل درجه و رتبه مطرح نبود.

**خاطره‌ای از مواجهه‌های شهید هاشمی با عناصر ضدانقلاب و عوامل فساد و مسائلی از این قبیل را در ذهن دارید؟**

ایشان بیشتر شب‌ها می‌آمد و در تمام طول شب در فعالیت بود و مرتباً کارش این بود که می‌رفت به سراغ شبکه‌های ضدانقلاب و عوامل فساد و افرادی را دستگیر می‌کرد. رفتارش با این افراد بسیار خوب بود و به جرأت می‌توانم بگویم که هیچ وقت به هیچ کس، حتی به بدترین افراد و کسانی که بعد از تحویل به مقامات قضایی به عنوان مفسد فی‌الارض شناخته می‌شدند، هیچ اهانتی نمی‌کرد.





آر پی جی و ... جمع شد.

اتفاقاً یکی از ساکنان آن روز خرمشهر می گفت که تا زمانیکه در خرمشهر بودیم و با گروه شهید فتوی همکاری می کردیم هیچ گونه امکانات رزمی و دفاعی نداشتیم ولی وقتی آمدیم به هتل محل استقرار ایشان، خیلی تجهیزات نظامی داشتیم و ایشان عنوان می کردند که این تجهیزات نظامی از تهران آمده بود، آیا همین گونه بود؟

مقداری از تجهیزات از تهران رسیده بود، خود بچه‌های کمیته با ارتباطاتی که با تهران داشتند، مقداری تجهیزات فراهم کرده بودند، ولیکن از خود کمیته‌ها بود، نه از ارتش و یا دولت و یا جایی که به صورت سازماندهی شده به ما بدهند.

منطقه بازار تهران هم جزو منطقه ۹ بود و بازاری‌ها هم در این زمینه خوب کمک می کردند و نیازهایی که داشتیم خریداری می کردند و برای ما به هر طریقی که بود می فرستادند. امکانات دیگر را هم از خانه‌های افرادی که خانه و کاشانه خود را رها کرده و رفته بودند، تهیه می کردیم. شهید هاشمی هم با هوش و درایتی که داشت، کانال می زد این طرف و آن طرف و امکاناتی را جذب می کرد.

اجازه بدهید برگردیم به قبل تر و بحث کردستان که شما به صورت گذرا از آن گذشتید. حضور گروه موسوم به فداییان اسلام در کردستان تحت چه سازو کاری بود آیا با گروههای شهید چمران همکاری می کردید و یا فعالیت مستقلی داشتید و اصولاً فرصتی پیش آمد که در کردستان وارد جنگ شوید و یا بلافاصله به جبهه های جنوب رفتید؟

قبل از شهید هاشمی ما خودمان به اتفاق عده‌ای از بچه‌ها رفتیم به سمت کردستان. حدود ۱۵ نفر بودیم. من خودم در رژیم گذشته، خدمت سربازی را انجام داده بودم و آشنایی با فنون نظامی داشتیم، ولی دیگران بین ۱۶ تا ۲۳ سال بیشتر نداشتند و چیزی در این باره نمی دانستند، لذا به پادگان ولعصر که در دست سپاه بود، رفتیم و یک آموزش ۱۲ روزه را با دوستان در آنجا گذرانیدیم.

یادتان هست چه کسی آموزش می داد؟

آموزش را ارتشی‌ها می دادند. پادگان در دست سپاه بود، ولی چون سپاه تازه تشکیل شده بود، هنوز زیاد در امر آموزش نبودند. سپس با هواپیما رفتیم سنندج و در پادگان سنندج آقای رحیم صفوی با یک سری از بچه‌های اصفهان آمده بودند و فرمانده سپاه در پادگان سنندج بودند. شهید صیاد و آقای رسولی هم بودند. قرار شد ما با دوستان تحت نظارت سپاه کار کنیم، چون من خودم به مسئله نظم خیلی اعتقاد داشتم اینکه سپاه کار خودش را انجام دهد و ما هم کار خودمان را، چندان به این مسئله اعتقاد نداشتیم. این بود که با آنها هماهنگ و در ارتفاعات اطراف سنندج مستقر شدیم و چندین مرتبه هم درگیری داشتیم و پاک‌سازی خوبی را در منطقه انجام دادیم. به تدریج با شهید صیاد شیرازی که در آن زمان سرگرد بود و بعد با سپاه و ارتش برای آزادسازی به شهرهای دیگری مثل مریوان و ... رفتیم و این شهرها در فاصله بین اردیبهشت تا تیر ۵۹ آزاد شدند. بعد ماه مبارک رمضان رسید و دوستان گفتند بهتر است رمضان را برگردیم تهران و برگشتیم.

شهید هاشمی با شما به کردستان نیامد؟

بعد از چند روز که ما رفتیم ایشان هم به ما ملحق شد.

هر چند محورهای عملیاتی شهید چمران و شهید هاشمی جدا از هم بود، ولی عکس‌هایی هست که نشاندهنده این است که این دو از قبل با یکدیگر آشنایی داشته‌اند. شما از این مسئله چیزی می دانید؟

## منطقه بازار تهران جزو منطقه ۹ بود و بازاری‌ها نیازهایی را که در جبهه داشتیم به هر طریقی که بود می فرستادند. شهید هاشمی هم با هوش و درایتی که داشت، کانال می زد این طرف و آن طرف و امکاناتی را جذب می کرد.

آشنایی این دو در همان منطقه کردستان اتفاق افتاد. شهید چمران در آن زمان در پناه بود و از همان جا با یکدیگر آشنا می شتوند. بعد از جنگ، شهید هاشمی به خرمشهر و هتل کاروانسرا می رود و همزمان شهید چمران در اهواز در مدرسه‌ای، نیروهای مردمی ای که به فرمان امام آمده بودند، آموزش می دهد.

به یاد دارم عرصه بر نیروها در خرمشهر تنگ شده بود، روز ۱۷ مهر بود که من مجروح شدم و شهید هاشمی شخصاً مرا به بیمارستان طالقانی که زیر توپخانه دشمن بود، برد. شهید چمران در آن هنگام در اهواز بود. دو روز قبل از مجروحیت من، عده‌ای از بچه‌ها وقتی عرصه را در خرمشهر تنگ می بینند و احساس می کنند که نمی شود کاری کرد، به شهید چمران می پیوندند تا به صورت منظم‌تری فعالیت کنند. البته من و شهید هاشمی در منطقه ماندیم تا به لطف خدا در آنجا مقاومت کنیم. با توجه به اینکه بیمارستان زیر توپخانه بود، مرا به ماهشهر منتقل کردند و دیدم در جاده ماهشهر-آبادان هستیم. بعدها متوجه شدم که ترکشی به کمرم خورده بود و موفق نشدند ترکش را بیرون بیاورند. بعداً هم آمدم تهران و دو ماهی آنجا بودم و مجدداً رفتم آبادان. البته در این فاصله چون نمی توانستم کاری کنم، می رفتم و برمی گشتم. بار دیگر هم که رفتیم به هتل کاروانسرا، بچه‌های



سپاه مستقر بودند. فرمانده سپاه آبادان در آن زمان کارهای سید مجتبی را قبول نداشت و دوست داشت همه تحت فرمان خودش باشند. شهید هاشمی خیلی مسائل اداری را رعایت نمی کرد و دوست داشت کارها به صورت انقلابی پیش برود و این امر با شیوه سپاه سازگاری نداشت. فرمانده آبادان می گفت بیاید تحت نظارت سپاه، ولی ایشان می گفت اگر قرار بود که بیایند به سپاه، خودشان جذب می شدند و نیازی به عضویت در کمیته‌ها نبود. یک سری اختلافات این چنینی به وجود آمد. چه تفاوتی بین فداییان اسلام و سپاه و ارتش و گروه‌های دیگری که در آنجا حاضر بودند، وجود داشت؟ چرا عده‌ای جذب فداییان اسلام می شدند و عده‌ای جذب

سپاه؟

یکی از مشخصه‌های فداییان اسلام و یا طرفداران شهید هاشمی این بود که معمولاً از لباس سپاه استفاده می کردند که مرا به یاد سپاه‌جامگان ابومسلم می انداخت. کار در ارتش می کردند، ولی این بچه‌ها این گونه نبودند که به صورت سیستماتیک فعالیت کنند. در سپاه و ارتش این گونه نبود که هر کسی هر موقع دلش خواست برگردد و هر موقع خواست بیاید و بچه‌هایی که اطراف شهید هاشمی بودند، رفتار آزادانه را بر نظم سپاه ترجیح می دادند.

فدائیان اسلام حالت نظامی نداشت و جنبه مردمی داشت، البته نه به این معنا که سپاه مردمی نبود، بلکه فداییان اسلام طرفدار نظم و انضباط نبودند. این شیوه اگرچه شاید در مقطعی جواب بدهد و خوب باشد، ولی امکان فعالیت دائمی به این شکل ممکن نیست. کارهای چریکی در دوران دفاع از خرمشهر کارآئی داشت.

شما بعد از اینکه به تهران برگشتید و از آن گروه منفصل شدید، آیا باز هم شهید هاشمی را دیدید؟

بله، می دیدم، ایشان بعد از اینکه برگشت، به کار مغازه رسیدگی می کرد و به فعالیت‌هایی که سابق داشته، از جمله تعقیب ضدانقلاب ادامه می داد و با بچه‌های کمیته در ارتباط بود تا اینکه ایشان را در مغازه‌اش ترور کردند. شهید هاشمی همیشه مسلح بود، ولی در روز ترور شاید اسلحه‌اش را کناری گذاشته و نتوانسته بود از آن استفاده کند. کسانی به اسم خریدار وارد مغازه می شتوند و ناگهان ایشان را به رگبار می بندند و سوار موتور می شوند و فرار می کنند. ایشان را به بیمارستان منتقل می کنند و دو تا بیمارستان می برند و قبولش نمی کنند.

و سخن آخر؟

واقعیتش این است که هر زمان که به یاد این شخصیت می افتم هر کدام از خاطراتش خاص هستند. ایشان با وجود ۵۰ فرزند کم سن و سال، شب و روز در خدمت انقلاب بود و تمام این مدت هم تیپ خاصی داشت. یک لباس پلنگی می پوشید و یک کلاه سبزی می گذاشت و همیشه یک کلاش در دست داشت و زیر کاپشنش یک کلت به همراه داشت. ما این مسئله را می دانستیم. گاهی اوقات که جایی مثل کلاتری و یا سازمانی می رفتیم، اسلحه را تحویل می داد و موقع برگشت آن را می گرفت. روحیات این چنینی هم داشت.

همیشه آماده رزم بود و با کارهایی هم که می کرد، جوانان را جذب می کرد. سن ایشان ۳۵ سال بود و نوجوانان ۱۵ تا ۲۰ سال. محبت خاصی به بچه‌ها داشت و همیشه عده‌ای اطراف شهید مجتبی بودند. هیچ وقت ایشان را تنها ندیدم. موضوع شهید هاشمی بسیار گسترده‌تر از این مسائل هست و عذر خواهی می کنم از اینکه آنچنان که شایسته ایشان بود، نتوانستم بیان کنم. ■